

تبصره ای بر برخی کلمات آثار مولانا از دید زبان شغنانی

(بخش اول)



نوشته دکتر خوش نظر پامیرزاد

مولانا منبع فناپذیر معنویت برای انسان ویژه تا انسان عصر تکنالوژی و اتم است. عصری که متبارز ناهمگونی معنویت و پیشرفت مادی بوده و این دو مشخصه حیات انسانی تا حدی از همدیگر جدا افتاده اند. پیشرفت تکنیکی بشریت چون پرده ای با یک بال در پرواز است که ارزش معنوی انسان در این عرصه رو به زوال میرود.

مولانا از فراسوی حواس نیز ارزش های عظیمی را برای انسان مجسم ساخت و به تصویر کشید که شالوده اصلی سخن مولانا در آن پایه گذاری گردیده که بر این معیار آثار مولانا آن بحر بزرگ را مانند است که در ته خویش هستی حیات بخش معنویت انسانی را پنهان دارد.

از یک زاویه دیگر در پهلوی ارزش معنوی آثار مولانا ارزش های فرهنگی را نیز میتوان سراغ گرفت که از صدها پیش آن را قید نموده و امروز برای نسل ما به میراث رسیده است. اگر به طور مشخصتر صحبت نمائیم، آثار مولانا گنجینه غنامندی برای زبان شناسان و به خصوص زبان فارسی میباشد، به قول خودش:

مسلمانان مسلمانان زبان پارسی گویم
که نبود شرط درجمعی به تنهایی شکرخوردن

دیوان غزلیات، قسمت 2، ص 497

بررسی از آثار کلماتی را به دست میدهد که امروز برخی از آنها در مکالمه زبان پارسی دخیل نیستند، یا به فراموشی سپرده شده یا کلاً تغییر نموده که این کلمات را وسیعاً در مکالمه زبان شغنانی میتوان یافت.

زبان شغنانی یکی از قدیمیترین زبان های آریایی میباشد که تاریخ از آن شهادت میدهد که امروزه در مناطق شمال شرق افغانستان، مناطق جنوب غرب تاجیکستان و نیز در محدوده کوچک غرب چین به آن تکلم صورت میگیرد. بر اساس تقسیم بندی زبان شناسان در جمله زبان های هندوآریایی شرقی قرار میگیرد.

از نظر تاریخی قابل ذکر است که این زبان در دوره سلالة یفتلی ها و کوشانی ها و قبل از آن در پهنه وسیع قلمرو آریایی زبان اصلی مکالمه بوده که با سقوط سلطنت یفتلی ها این زبان به کوهستانات پامیر در محدوده شغنان باقیمانده است. تداخل وسیع کلمات

فارسی در زبان شغنانی صورت گرفته و نیز تداخل برخی از کلمات شغنانی در زبان فارسی را میتوان مشاهده کرد. بحث ما در این جا به آن کلمه های آثار مولانا اختصاص مییابد که امروز این کلمات یا به طور کلی از مکالمه زبان فارسی خارج اند و یا هم به ندرت نزد ارباب ادب مطرح میباشند.

از میان کلمات عدیده آثار مولانا در حدود 70 کلمه را به بررسی میگیریم که شامل برخی نام ها، افعال و کلمات مفهومی میشود. این تعداد کلمات امروز در زبان فارسی مورد استعمال نیستند. این کلمات را میتوان در نام های اشیاء، مقامات، اعضای بدن، گل ها، درخت ها، جای ها و غذاها دریافت.

در نام های اعضای بدن در آثار مولانا ما به نام سه عضو بدن برمیخوریم که مولانا از آن چنین یاد میدارد:

میدراند کام و لنجش ای دریغ
کان چنان ورد مری گشت تیغ

(مثنوی، دفتر اول ص 192)

کلمه لنج در این بیت تکرار شده که در فرهنگ های زبان فارسی به معنی بیرون رخ آورده اند. لنج به زبان شغنانی نیز همین معنی را افاده مینماید و آن حصه از روی را گویند که وسط رخسار قرار داشته باشد. در برابر کام که حصه داخل دهان است، معمولاً از لنج نام میبرند. این نام در بیتی از شعر عماره هم چنین آمده است:

گفت من نیز گیرم اندر کون
سبلت و ریش و موی لنج ترا

(به نقل از دهخدا)

در بیت دیگر مولانا از عضو دیگر بدن یاد نموده و چنین می آورد:

دید شیشه در کف آن پیر پر
گفت شیخا مر ترا هم هست غر

(مثنوی، دفتر دوم ص 308)

در این مصرع کلمه غر استعمال شده که فرهنگ های زبان فارسی آن را به معنی های مختلف آورده اند. فرهنگ دهخدا آن را به معنی مرغی آورده که آبی است و بر این بیت مولانا تکیه کرده، نیکلسون در تفسیر مثنوی آن را ورم ؛ آماس معنی کرده ؛ غده بزرگی گفته و مجازاً به معنی مرض و عیب آورده، در فاتح الابیات آن را فریب و غرور ترجمه کرده، ویلسون نیز آن را فریب ترجمه نموده است. ولی برهان قاطع آن را خایه بزرگ گفته و شخصی که خصیه اش بزرگ شده باشد. رودکی گوید:

بینی و گنده دهان داری و نای
خایگان غر هر یک چون درای

(به نقل از دهخدا)

لبیبی آورده است:

برون شدند سحرگه ز خانه مهمانانش
زهار شده پر کوی وخایه شده غر

(به نقل ازدهخدا)

در زبان شغنانی غر به معنی خصیه می آید و صفت مردانگی برای مردان است که این معنی به بیت بالا بیشتر وفق دارد. هم چنین در بیتی از تنه یاد نموده، میگوید:

بر مثال سنگ و آهن این تنه
لیک هست اودرصفت آتش زنه

(مثنوی، دفتر دوم ص 625)

هر چند این کلمه در رابطه به درخت در زبان فارسی استفاده میشود ولی برای انسان استفاده نمیشود. تنه در زبان شغنانی جسم یا جسد انسان و ساقه درخت را میگویند.

نام برخی رنگها نیز در آثار مولانا وجود دارد که امروز در زبان فارسی از مکالمه خارج گردیده و یا تغییر شکل کرده است. رنگ فور آن کلمه ای است که در دیوان غزلیات آمده، او میگوید:

کی ببینی سرخ و سبز و فور را
تا نبینی پیش از این سه نور را

(مثنوی، دفتر اول، ص92)

و یا:

دید خود را سبز و سرخ و فور و زرد
خویشتن را بر شغالان عرضه کرد

(مثنوی، دفتر سوم، ص349)

در این جا کلمه فور آمده که در فرهنگ های فارسی این کلمه به معنی رنگ سرخ کم رنگ معنی شده است. هر چند این کلمه در فارسی تغییر شکل یافته و به شکل بور استعمال میگردد. مگر در زبان شغنانی این رنگ را فور *vor* گویند که رنگ میان سرخ و زرد است. اصالت این کلمه قابل بحث میباشد.

در زبان شغنانی بودن این کلمه با صدای " v " است که امروزه از مکالمه زبان فارسی خارج گردیده است. کلمه فور در آثار مولانا یک نکته را روشن میسازد و آن اینکه تا عصر مولانا صدای " v " وجود داشته و یکی از صداهایی است که در زبان عربی نیز شنیده نمیشود. چینی که زبان عربی بر سرزمین های فارسی زبان مسلط گردید، مانند سایر صداهای زبان فارسی برای آن حرفی معین نشد که بعدها برای صداهای چ، پ، ژ و گ حروف مشخص گردید، ولی این صدا از استعمال بیرون شده در زبان های پامیری و منجمله زبان شغنانی

محفوظ مانده است هرچند امروزه حرفی برای آن به شکل " ف با سه نقطه " در زبان فارسی و عربی تعیین شده است.

برخی از کلمات در نام های مقامات و اشخاص در آثار مولانا قابل بحث و تدقیق میباشند که اصالت آن ها در زبان شغنائی باقیمانده اند. چنانچه کلمات شاهنشاه، پادوان و ضحاک را میتوان از این زمره کلمه ها حساب نمود و بر آن بحث کرد. مولانا گوید:

تو شاهنشاه صد جان و جهانی
من ازجان و جهان گویم زهی رو

(دیوان، قسمت 2، ص341)

می شدم در فنا چو مه بی پا
اینست بی پای پادوان که منم

(دیوان، قسمت 2، ص157)

هر کجا تو خشم دیدی کبر را در خشم جو
گر خوشی با این دو مارت خود برو ضحاک شو

(دیوان، قسمت 2، ص348)

در ابیات ذکر شده میبینیم که کلمه شاهنشاه آمده و آن در اصل کلمه باید شاه شاهان باشد. ولی به شکل شاهنشاه تا امروز در زبان فارسی استعمال میگردد.

این کلمه از زبان شغنائی به فارسی آمده، با این تفاوت که صدای اول این کلمه به صدای " بن " بوده که به "ش" تبدیل شده صدای « بن » یکی از صداهایی میباشد که در این زبان از زبان های قدیمی آریایی محفوظ باقیمانده است. موجودیت این صدا در زبان فرضی اوستایی تثبیت بوده و حرفی نیز برای آن معین میباشد که در زبان فارسی این صدا از مکالمه خارج گردیده است. این کلمه در اصل «بنیین بنه» است که «بنه» به معنی شاه و بین علامت جمع در زبان شغنائی میباشد که بنیین بنه به شکل شاهنشاه آمده است.

هم چنین کلمه پادوان در بیت دیگر آمده که معنی آن واضح میباشد. کسی که حفاظت پاده را بکند، او را پادوان گویند. ولی در زبان شغنائی پادوان یک قابلیت برای اطفالی است که تازه راه گشتن را فرامیگیرند. هر طفلی که تازه به قدم زدن آغاز میکند، میگویند: پادوان شده است تا جایی که به معنی بیت توجه گردد، نیز همین معنی از آن مستفاد میشود.

در بیت دیگر کلمه ضحاک آمده است. ضحاک نام یکی از پادشاهان افسانوی کشور است که او را به صفت ماردوش وصف مینمایند. مقصد بررسی این کلمه است که اصل آن به شکل « اژی دهاک » گفته میشود و ضحاک شکل عربی آن شده است. این کلمه از دو کلمه ترکیبی « اژی » و « دهوک » متشکل میباشد که کلمات ترکیبی آن « اژی » و « دهوک » در زبان های پامیری تا اکنون وجود دارد. اژی در زبان منجانی به معنی مار و دهوک به شکل « فیوک » یا « فیک » به معنی شانه در زبان شغنائی است که صفت ماردوش برای ضحاک نیز به آن مهر تایید میگذارد. هم چنین کلمه اژدر یا اژدهار در زبان دری تا اکنون نیز مورد استعمال میباشد.

نام برخی از گل ها، درخت ها و میوه جات نیز در آثار مولانا آمده اند که امروز این نام ها در زبان فارسی یا استعمال نمیشوند و یا تغییری در این کلمات آمده است. گل های سپرغم، و صدبرگ، درخت های عرعر، مرود و رز و میوه آن ها را میتوان در ابیات ذیل مشاهده کرد:

سنبل و لاله و سپرغم نیز هم
باهزاران ناز و نفرت خورده ام

(مثنوی، دفتر 5، ص 663)

شکرستان خیالت بر من گل شکرآرد به گلستان حقایق گل صدبرگ فشانم

(دیوان، قسمت 2، ص 98)

از بامدادان ساغری پرکرد خوش خماره ای چون فر قدی عرعر قدی شکرلیبی مه پاره ای

(دیوان، قسمت 2، ص 444)

اندر آن که بود اشجارو ثمار بس مرود کوهی آن جا بی شمار

(مثنوی، دفتر 3، ص 381)

بر سر شاخی مرودی چند دید باز صبری کرد خود را وا کشید

(مثنوی، دفتر 3، ص 382)

بیا ای ساقی لب گز تو خامان را بدان می پز زهی بوستان باغ و رز کزان انگور افشردی

(دیوان، قسمت 2، ص 480)

کلمه سپرغم را مخفف شاه اسفرهم، شاه اسپرم، شاه اسپرغم در فرهنگ های فارسی دانسته و آن را مطلق گل ها و ریاحین معنی کرده اند. عموماً گلی که آن را ریحان خوانند و اسم فارسی آن را شاه همفسرم گفته که به شکل های بالا در گفتار بزرگان زبان فارسی نیز استفاده شده است:

ازرقی گوید:

بوستان افروز بنگر با شاه اسپرم گر ندیدستی خط قوس قزح در آسمان

فردوسی گوید:

یکایک سپرغم ز بن برکنند همان شاخ ناز و بهی بشکنند

کمال الدین اسماعیل:

دماغی که ببوید آن سپرغم های خوشبویت پس پشت افگند حال حدیث غم چو اسپرغم

(به نقل از دهخدا)

این کلمه در زبان شغنانی تا کنون استعمال میگردد. با این تفاوت که تغییر صدای «ش» به «س» در آن به وجود آمده است. ریحان را در این زبان « بنه سپرخ » گویند که همان سپرغم میباشد. قابل تذکر است که معنی ترکیبی آن در این زبان این قول را تأیید میدارد. زیرا « بنه سپرخ » از سه کلمه « بنه »، « پیند » و « رخ » ترکیب یافته که معنی بنه همان شاه و پیند به معنی روی و رخ به معنی روشن است که میشود آن را به شکل تحت اللفظی « روی روشن شاه » پذیرفت. این معنی را استعمال این کلمه در بیت هایی در دیوان ناصر خسرو صحه میگذارد:

در دست شه اینها سپرغمند گرامی در پیش خر آنها چو گیاه اند و غذا اند
گر تو چو سپرغم شوی ای پوربه دانش آنهاز گزینند که بر ما امرا اند

(دیوان قصاید، ص 95)

هم چنین کلمه صدبرگ در بیتی آمده است. این کلمه امروز به گل هایی اطلاق میشود که بر اساس داشتن برگ ها تقسیم بندی شده، آن هایی که سه برگ، چار برگ و یا بیشتر از آن دارند سه برگه، چار برگه و صد برگ نام مینهند. طور مثال گل میخک سه برگه، چاربرگه و صد برگ یا گل فرشی سه برگه، چاربرگه و صد برگ. مگر در زبان شغنانی صدبرگ به گلی نام داده شده که دارای رنگ زرد بوده و عطر مطبوعی دارد که عموماً در اطراف زمینهای مزروعی بوده و در پهلوی نسترن فصل بهار را عطراگین میسازد.

کلمه عرعر نیز در بیتی استعمال شده است که معنی آن را فرهنگ های فارسی چنین قید مینمایند: عرعر درخت سرو کوهی باشد، درخت سرو پیوسته سبز باشد. معمولاً در دهات ایران و نقاط جنگلی شمال در تداول عامه آن چه را که به نام عرعر مینامند، اقسام مختلف سرو کوهی میباشد. (فرهنگ معین)

این کلمه نیز در اشعار شاعران ذکر شده و عموماً بلندی قد را به آن تشبیه میدارند. میگویند: فرخی:

بزرگ بتکده پیش و در میانش بتی به حسن ماه و به قامت عرعر
منوچهری:

چون فاخته دلبر برتر پرد از عرعر گویی که به زیر پر بر بسته یکی جلجل
ناصر خسرو:

جزیره خراسان چو گرفت شیطان درو خار بنشانند و بر کند عرعر
مسعود سعد:

تا بتابد ز آسمان پروین تا بروید به بوستان عرعر

در زبان شغنانی عرعر آن درخت بلند و بزرگی که از چوب آن در ساختن خانه ها و سوخت استفاده میگردد. در گذشته ها از چوب عرعر کلان تبق های بزرگ چوبی نیز میساختند.

مولانا در شعرش از میوه ای نام میبرد که گویا در کوه در پهلوی سایر میوه جات قرار داشته است. او از مرود نام میبرد. مرود را فرهنگ برهان قاطع مخفف امرود گرفته، جهانگیری آن را امرود گفته و نیز گلابی و شاه میوه معنی گردیده است. نام این میوه در زبان دری ناک است. اما در شغنانی این کلمه به شکل مرود تا کنون استعمال میگردد. هرچند ناک در شغنان اقسام زیادی دارد و مرود آن نوع ناک است که در حوالی بدخشان و بغلان آن را یخ ناک و گاهی هم مرغابی ناک میگویند.

در بیت دیگر کلمه رز آمده است که آن را درخت انگور، تاک رز، رزان گفته اند. در برخی گفتار بزرگان سخن نیز این کلمه تکرار شده و گفته اند:

منوچهری:

تا دو سه روز در این سایه رز آب انگور گساریم به آب

خاقانی:

کرد خزان تاختن بر صف خیل بهار باد وزان بر رزان گشت به دل کینه دار

کلمه رز در ترکیب کلمه دیگری محفوظ مانده که تا اکنون در زبان شغنانی متداول میباشد. نوعی بته تاکی صحرائی را " روئیس ریز " میگویند که در زبان دری به این بته " سگ انگورک" گفته میشود.

توجه به این کلمه و ریشه یابی آن، آن را به زمانهای بسیار قدیم میبرد. این از ترکیب " روئیس" و " ریز" است که روئیس را در لغتنامه اوستا نوعی سگ معنی کرده اند و این معنی با نام دری آن وفق مییابد که در زبان شغنانی روباه را روئیس گویند.

هم چنان برخی کلمه ها در رابطه به محافل خوشی و نام پرنده ها نیز آمده که تا حال این نام ها در زبان شغنانی به اصالت خویش باقیمانده اند. در بیت هایی از مولانا:

پای تو در گل مرا گل گشته گل مر ترا ماتم مرا سور و دهل

(مثنوی، دفتر2، ص313)

از جنوب و از شمال و از دبور باغها دارد عروسی و سور

(مثنوی، دفتر3، ص326)

لب بسته چو بوبک ربابی آن داد و گشاد و آن عطا کو

(دیوان، قسمت2، ص346)

در بیت های بالا کلمه سور آمده است. سور را در فارسی به معنی های زیادی آورده اند. چنانچه به معنی رنگ سرخ و رنگ خاکستری، هم چنان دیوار دور شهر گفته شده و نیز نام درختی آمده که تایما سبز بوده و چوب سرخ رنگ دارد. به معنی تندخو، سختگیر و موقر نیز گرفته شده است و به انسان یا حیوانی نیز میگویند که از دیگران برمد. مگر در بیت بالا به معنی خوشی، جشن، جشن عروسی گرفته شده است. ناصر خسرو گوید:

زی من یکی ست نیک و بد دهر از آنک سورش بقا ندارد و نه شیونش

(دیوان، ص 227)

در زبان شغنانی سور، جشن عروسی و عروسی را گویند. هم چنان به حیوان که قدم نیک و میمون نداشته باشد و یا به انسانی که بسیار ماجراجو و آماده جنگ باشد نیز سور میگویند.

در بیت دیگر از یک پرنده نام برده میشود که آن را بوبوک یا ابوبک نامیده است. این کلمه در فرهنگ های فارسی به معنی های مختلف آمده است. برهان قاطع آن را به معنی دختر بکر و دوشیزه آورده و نیز هدهد که آن را مرغ سلیمان گویند معنی کرده و گفته شده چه بوبو آواز هدهد باشد. هم چنین جانوری گفته شده تاجدار و آن را پوپک و پوپو و مرغ سلیمان هم گویند و به تازیش هدهد خوانند. نزاری آورده است:

وصال بلبل با گل هنوز نابوده به خیره شور برآورده شانه سر بوبو

(به نقل از دهخدا)

در زبان شغنانی این کلمه به عین شکل آن محفوظ مانده است که این پرنده را بوبوک و گاهی هم ابوبک گویند.